



خلقت آدم عليه السلام – قسمت دوم: آب حیات

در حدیث و ابیات مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی اع خواندیم، که خداوند قبضه ای از آب را برداشته با خاکی که ملائکه آوردند ترکیب کرد تا بصورت گل (صلصال) درآورد، و گفتیم که با خاک مکلس نمیتوان مجسمه ای ساخت، مگر آنکه خاک را با آب درامیزند تا قابلیت شکلگیری پیدا کند.

لذا خداوند انسان را از گل خلق کرد، چنانکه میفرماید وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ یعنی ترکیبی از آب و خاک. و محال است انسان زنده ای یکی از این دو را نداشته باشد، چرا که آب تنها، ظهوری نداشته و خاک تنها حیاتی ندارد، چنانکه میخوانیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ.

اما حقیقت این آب و خاک چیست؟

خاک جهت هویت، خودیت و من نفسه اوست و آب مثالی است که خداوند از خود در او قرار داده، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود القی فی هویتها مثاله و اظهر عنها افعاله. و به عبارتی [خاک جهت ظلمت است و آب جهت نور.](#)

بنابراین هر چقدر درصد آب به خاک بیشتر باشد، آن مخلوق میشود ظهور الله، که رتبه اعلی آن ائمه هستند علیهم السلام که جهت ظلمت در ایشان مضمحل و ناپیدا است و با تمام وجود ظهور الله اند. و آنقدر در ترکیب ایشان آب غلبه دارد که دیگر حرفی از خاک زده نمیشود، چنانکه خداوند در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا**، یعنی و اوست کسی که از آب بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و دامادی (برای پیامبر (ص)) قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست.

این مثالی که از ائمه علیهم السلام زدیم، در رتبه ای بود که در دنیا به چهارده تعین ظاهر شده و دارای خویشاوندی بودند، اما در مقامی که مشیت الله بوده و نور واحدی میباشند، نور ایشان همان مثال خداوند است که در اشیاء قرار گرفته و همان آبی است که خداوند برای هر خلقی غرفه ای از آن را بر میدارد، و به آن از پیامبران گرفته تا ادنی مخلوقات را زنده میسازد، چنانکه در آیات و روایت است **اول ما خلق الله الماء و اول ما خلق الله نور نبيك يا جابر و جعلنا من الماء كل شيء حي**.

مرحوم کرمانی اع در شرح حدیث فضیلت میفرماید:

ان تنزلوا محمدا الى رتبة الرعيه فتجعلوه كاحد الرعيه بانكار فضائله فتقلوه فتكفروا بل اقروا له بما خصه الله به من الفضائل و المقامات كما امروكم نزلونا عن الربوبيه فقولوا في فضلنا ما شئتم و لما جعله الله اول ما خلق باجماع المسلمين الفاتح لما استقبل و الخاتم لما سبق فهو الوجود العام الشامل الذي خلقه الله قبل جميع الخلق و اليه مرد جميع الخلق و لذا قال على في صفة الامام انه صراط الحق و عصمته و مبدء الوجود و غايته و قدره الرب و مشيته و ام الكتاب و خاتمته و قال فهم سر الله المخزون و اولياؤه المقربون و امره بين الكاف و النون لا بل هم الكاف و النون الى الله يدعون و عنه يقولون و بامرهم يعملون و قال انهم قطب الوجود و سماء الجود الخير. فهو الوجود العام الشامل السابق فانه اول ما خلق الله فانه الماء المشار اليه بقوله اول ما خلق الله الماء و قد قال الله عزوجل و جعلنا من الماء كل شيء حي و ذلك الماء هو الوجود الاول الذي خلق اول كل شيء ثم خلق منه كل شيء فذلك الوجود قد تبرأ من جميع كثرات الشهود و هو ظهور وحدة المعبود.

متن سلیس و روان است و فکر نمیکنم نیاز به ترجمه داشته باشد.

اما در مقام رحیمیت، آب، ولایت علی بن ابی طالب است علیه السلام که در عالم ذر خداوند مخلوقات را به این آب سنجید، چنانکه فرمود **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا** و شیعیانی که به این آب ممزوج شده بودند، در روز قیامت ائمه علیهم السلام خطاب به ایشان میفرمایند **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ** و آنجاست که اصحاب آتش، خطاب به شیعیان میگویند **وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ**. و به همین دلیل است که اصحاب نار میگویند **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا** یعنی کاش خاکی بودند که با آب ولایت علی علیه السلام ترکیب شده و ابو تراب، ایشان را نیز از آتش جهنم نجات میداد. و خداوند نیز کسانی که به ولایت چنگ نزدند را اینطور تشبیه میکند که: **لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ** یعنی: دعوت حق برای اوست و کسانی که جز او می خوانند هیچ

جوابی به آنان نمی دهند مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا به دهانش برسد در حالی که به او نخواهد رسید و دعای کافران جز در گمراهی نیست.

مطلب آخر اینکه **در پست قبلی**، از دو نوع آب سخن گفتیم، آب فرات و آب اجاج، و در حدیث خواندیم که **فَاغْتَرَفَ رِبْنًا عَزَّ وَ جَلَّ غُرْفَةً بِيَمِينِهِ - مِنَ الْمَاءِ الْعَذْبِ الْفُرَاتِ - وَ كَلْنَا يَدَيْهِ يَمِينٌ فَصَلَّصَلَهَا فِي كَفِّهِ حَتَّى جَمَدَتْ - فَقَالَ لَهَا مِنْكَ أَخْلُقُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِيَ الصَّالِحِينَ وَ الْأَئِمَّةَ الْمُهِتَدِينَ وَ الدُّعَاةَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَتْبَاعَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَا أُبَالِي وَ لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْأَلُونَ، ثُمَّ اغْتَرَفَ غُرْفَةً أُخْرَى مِنَ الْمَاءِ الْمَالِحِ الْأُجَاجِ فَصَلَّصَلَهَا فِي كَفِّهِ فَجَمَدَتْ - ثُمَّ قَالَ لَهَا مِنْكَ أَخْلُقُ الْجَبَّارِينَ وَ الْفِرَاعِنَةَ وَ الْعَتَاةَ - وَ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ الدُّعَاةَ إِلَى النَّارِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَشْيَاعَهُمْ.**

در حقیقت این آب یک آب است که بر حسب قابلیت خاک تغییر یافته و تأثیر متضادی میگذارد، همانطور که اگر آب با عسل مخلوط شود شیرین شده و با نمک مخلوط شود شور خواهد شد چنانکه در زیارت امیر المؤمنین علیه السلام میخوانیم **السَّلَامُ عَلَى نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَى الْأَبْرَارِ وَ نِقْمَتِهِ عَلَى الْفُجَّارِ.**

در آخر، متن را به ابیات مرحوم کرمانی اع مزین میکنم:

رازها در خلقت این طینت است	*** **	لیک نزد آنکه او بر فطرت است
ریخت بر آن آب شیرین و اجاج	*** **	تا که طبعش ز آن دو ضد گیرد مزاج
تا شود مختار اندر هر دو راه	*** **	هم ره طاعات و هم راه گناه
زین دو هر یک را که خواهد بسپرد	*** **	بر مقام و مقصد خود ره برد
گر نبودی هر یکی از آن دو آب	*** **	نه بر او رحمت روا بد نه عقاب
سر دیگر گویمت در این مقام	*** **	تا نپنداریش مختار تمام
ز آنکه آن تفویض امر خلقت است	*** **	قائل تفویض گبر امت است
اختیارش جسم و جان آن قدر	*** **	جسم بی جان است مانند مدر
گر چه نبود جسم بیجان را وجود	*** **	جان بی تن هم نمی یابد شهود
گر نبودی هر یک از آن جسم و جان	*** **	طاعت و عصیان کجا گشتی عیان
این معما چون عمی افزایشت	*** **	شرح این معنی فزونتر بایدت
ز آنکه این راهی است باریک و دقیق	*** **	بلکه دریائی است مواج و عمیق
در تکش تابان بود شمس قدر	*** **	نیست بر او مطلع جز با بصر
دیده باید که باشد پرده در	*** **	تا شود از پرده کثرت بدر
شرح این معنی چه سان سازم عیان	*** **	کی درآید راز پنهان در بیان
هر چه شرح راز افزون آوری	*** **	بر خفا افزایش چون بنگری
پس همان خوشتر که زین راز نماند	*** **	یک مثل از شمس آرم در بیان
خور چو افروزد بدیوار کثیف	*** **	میشود پیدا از آن نور لطیف
گر نبودی آن کثافت با جدار	*** **	پرتو پنهان نگشتی آشکار
ور نه از خور پرتوی صادر شدی	*** **	سایه از دیوار کی ظاهر شدی
پرتو خور جان و جسم است آن جدار	*** **	ظل و نور از این دو گردد آشکار
مقصد از دیوار این نفس شقی است	*** **	وز فروغ شمس نور عاشقی است
وه گر این دیوار از خود بگذرد	*** **	سوی خور از جان و از تن بنگرد

جسم آن همچون مه تابان شود	****	مهر را رخساره رخشان شود
خوي او گردد بسان خوي يار	****	تا بچشم يار بيند روي يار
جان او فاني شود در جان دوست	****	نه که دلبر همچو مغز و او چو پوست
آنچنان باشد که گوئي اوست يار	****	در میان خلق گشته آشکار
در مقام يار خود قائم شده	****	از حدث بگذشته و دائم شده
همچو فانوسي فنا در نور شمع	****	جلوه‌گر چون شعله اندر بين جمع
این سخن را چونکه نبود منتها	****	این زمان بندم زبان زين ماجرا
باز گويم ز آن دو اصل خير و شر	****	چيست در هر قوم هر يك را اثر
چون نمود آن آبها با خاك جفت	****	گفت با آن قبضه خاك آنچه گفت
گشت پيدا ز آن دو اصل هر گروه	****	اشقيا و ازكياي با شكوه
ز آن سبب گشتند هر يك ز آن دو قوم	****	طالب اجناس خود من غير لوم
هر كسي بر فطرت خود ميرود	****	تا باصل خويشتن ملحق شود
اي بسا آلوده ی با خبث و طيب	****	نيست او را غير ذات او نصيب
سگ اگر با آدمي گردد اليف	****	باز جانش با سگان باشد حليف